

What to Say After Hello | Small Talk in English, Episode 2

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

281 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Quick game.

یک بازی سریع.

Do not think, just answer.

فکر نکن، فقط جواب بده.

Alright.

باشه.

Where are you from?

اهل کجایی؟

Manchester.

منچستر.

How long have you lived here?

چند وقت است اینجا زندگی می‌کنی؟

Six years.

شش سال.

Do you like it?

دوستش داری؟

Yes.

بله.

What do you do?

چه کار می‌کنی؟

This.

همین کار.

Is that interesting?

جالب است؟

Sometimes.

گاهی.



Do you have brothers and sisters?

.....

خواهر یا برادر داری؟

One.

.....

یکی.

Do you drive?

.....

رانندگی می‌کنی؟

Can I stop?

.....

می‌توانم متوقف شوم؟

Why?

.....

چرا؟

Because I feel like I am at passport control.

.....

چون حس می‌کنم در کنترل گذرنامه هستم.

You feel like what?

.....

حس می‌کنی کجایی؟

Like somebody is deciding whether to let me into the country.

.....

انگار کسی دارد تصمیم می‌گیرد اجازه بدهد وارد کشور شوم یا نه.

And that, my friend, is exactly what you do to people.

.....

و دوست من، این دقیقاً همان کاری است که تو با مردم می‌کنی.

I do not do that.

.....

من چنین کاری نمی‌کنم.

You did it to my cousin at Christmas for nineteen minutes.

.....

کریسمس نوزده دقیقه همین کار را با پسرخاله‌ام کردم.

Welcome to Your English Toolbox, the podcast that trains your English while you live your real life.

.....

به Your English Toolbox خوش آمدید، پادکستی که هم‌زمان با زندگی واقعی‌تان، انگلیسی شما را تقویت می‌کند.

I am Martin.

.....

من مارتین هستم.

And I am Julia.

.....

و من جولیا هستم.

This is the second conversation in our series about small talk in English.

.....

این دومین گفت‌وگو از مجموعه ما درباره گپ کوتاه به انگلیسی است.

Last time, the first ten seconds.

.....

دفعه قبل، ده ثانیه اول.



How to start.

این که چطور شروع کنیم.

And today, the thing that happens one second later.

و امروز، اتفاقی که یک ثانیه بعد می افتد.

You said your sentence.

جملات را گفته ای.

They answered.

طرف مقابل جواب داده است.

And your mind goes completely blank.

و ذهنت کاملاً خالی می شود.

So let us start with the mistake, because almost everybody makes it.

پس از اشتباه شروع کنیم، چون تقریباً همه مرتکبش می شوند.

The interrogation.

بازجویی.

You ask a question.

سؤالی می پرسی.

They answer.

طرف مقابل جواب می دهد.

There is a tiny silence.

سکوتی کوتاه ایجاد می شود.

And the silence frightens you.

و سکوت تو را می ترساند.

So you fire another question.

پس فوراً سؤال دیگری شلیک می کنی.

And another.

و یکی دیگر.

And another.

و یکی دیگر.

And it feels like you are doing really well, because the conversation has not died.

و احساس می کنی خیلی خوب پیش می روی، چون گفت و گو نمرده است.

But you are not having a conversation.

اما واقعاً گفت و گو نمی کنی.



You are filling in a form.

داری فرمی را پر می‌کنی.

And there are two problems with that.

و این کار دو مشکل دارد.

Tell me the first.

اولی را بگو.

The other person gets tired.

طرف مقابل خسته می‌شود.

Answering is work.

جواب دادن زحمت دارد.

If I ask you fourteen questions, you have done fourteen jobs and I have done nothing.

اگر چهارده سؤال از تو بپرسم، تو چهارده کار انجام داده‌ای و من هیچ کاری نکرده‌ام.

And the second problem is bigger.

و مشکل دوم بزرگ‌تر است.

The second problem is much bigger.

مشکل دوم خیلی بزرگ‌تر است.

You have told them nothing about yourself.

هیچ چیز درباره خودت به آن‌ها نگفته‌ای.

Nothing.

هیچ چیز.

So even if it goes well, they walk away knowing you are polite.

پس حتی اگر همه چیز خوب پیش برود، فقط با این برداشت می‌روند که تو مؤدب هستی.

And that is all.

و همین.

You cannot become friends with somebody who gave you nothing.

نمی‌توانی با کسی دوست شوی که هیچ چیز از خودش به تو نداده است.

There is a phrase for this in English.

در انگلیسی برای این کار عبارتی وجود دارد.

To grill somebody.

کسی را سؤال پیچ کردن.

To grill somebody.

کسی را سؤال پیچ کردن.



Like meat, on a fire.

مثل گوشت روی آتش.

It means to ask somebody question after question until they feel uncomfortable.

یعنی آن قدر پشت سر هم از کسی سؤال بپرسی تا معذب شود.

Stop grilling me.

دست از سؤال پیچ کردن من بردار.

And nobody has ever made a friend by grilling them.

و هیچ کس با سؤال پیچ کردن دیگری دوست پیدا نکرده است.

Right, so here is the idea that changes everything.

خب، این همان ایده ای است که همه چیز را عوض می کند.

This is the heart of the episode.

این قلب اصلی این قسمت است.

Free information.

اطلاعات رایگان.

Every answer a person gives you contains free gifts.

هر پاسخی که کسی به تو می دهد، هدیه هایی رایگان در خود دارد.

Little pieces of information you did not ask for.

تکه های کوچکی از اطلاعات که درخواستشان نکرده بودی.

And those pieces are doors.

و این تکه ها درهایی هستند.

Give me an example.

یک مثال بزن.

Somebody says, I have just come back from Lisbon.

کسی می گوید: «تازه از لیسبون برگشته ام.»

How many conversations are inside that sentence?

چند گفت و گو درون این جمله وجود دارد؟

Three, at least.

دست کم سه تا.

Lisbon itself.

خود لیسبون.

The trip.

سفر.



And why they went.

و دلیل رفتنشان.

Work?

کار؟

Family?

خانواده؟

Holiday?

تعطیلات؟

And notice, you did not ask for any of that.

و توجه کن که هیچ کدام از این ها را نپرسیدی.

They gave it to you.

خودشان آن را به تو دادند.

Another one.

یکی دیگر.

Somebody says, I am just finishing a late shift.

کسی می گوید: «دارم شیفت دیروقتی را تمام می کنم.»

So they work shifts.

پس شیفتی کار می کند.

They are tired right now.

الان خسته است.

And they have a job you know nothing about.

و شغلی دارد که تو هیچ چیز درباره اش نمی دانی.

Three doors again.

دوباره سه در.

One more.

یکی دیگر.

My son starts school next week.

پسر من هفته آینده مدرسه را شروع می کند.

They have a child.

او یک فرزند دارد.

The child is about four or five.

آن کودک حدود چهار یا پنج سال دارد.



And next week is going to be emotional.

و هفته آینده احساسات زیادی در کار خواهد بود.

And now, here is the painful truth about why people miss all of this.

و حالا حقیقت تلخ درباره این که چرا مردم همه این ها را از دست می دهند.

Go on.

ادامه بده.

Because while the other person is talking, you are not listening.

چون وقتی طرف مقابل حرف می زند، تو گوش نمی دهی.

You are preparing your next question.

داری سؤال بعدی ات را آماده می کنی.

You are in your head, searching for something to say, and the other person is handing you three topics and you do not hear a single one.

در ذهن خودت دنبال چیزی برای گفتن می گردی، در حالی که طرف مقابل سه موضوع به تو می دهد و تو حتی یکی را هم نمی شنوی.

So the instruction is almost too simple.

پس دستور کار تقریباً بیش از حد ساده است.

Stop preparing.

دست از آماده کردن بردار.

Just listen to the answer.

فقط به پاسخ گوش بده.

The answer contains the next thing to say.

خود پاسخ، حرف بعدی را در اختیارت می گذارد.

Now let me give them the mechanical version.

حالا بگذار نسخه مرحله به مرحله اش را بگویم.

Three steps.

سه مرحله.

Say them.

بگو.

Answer.

پاسخ بده.

Add.

چیزی اضافه کن.

Return.

سؤال را برگردان.



Somebody asks you, do you live near here?

.....
کسی از تو می پرسد: «نزدیک اینجا زندگی می کنی؟»

The machine says, yes.

.....
ماشین وار می گویی: «بله.»

And the conversation dies.

.....
و گفت و گو می میرد.

The person says, yes, about ten minutes away.

.....
فرد می گوید: «بله، حدود ده دقیقه فاصله دارد.»

I moved last year, so I am still finding my way around.

.....
سال گذشته اسباب کشی کردم، پس هنوز دارم محیط را می شناسم.

How long have you been here?

.....
چند وقت است اینجا یی؟

Three steps.

.....
سه مرحله.

Answer, that is the yes.

.....
پاسخ، همان «بله» است.

Add, that is the moving last year.

.....
اضافه کردن، همان بخش اسباب کشی در سال گذشته است.

Return, that is the question back.

.....
برگرداندن، همان پرسش متقابل است.

And the magic is in the middle part.

.....
و جادو در بخش میانی است.

The middle part is free information that nobody asked for.

.....
بخش میانی، اطلاعات رایگانی است که کسی درخواست نکرده.

That is you giving something away.

.....
یعنی تو چیزی از خودت را آشکار می کنی.

And in English, to give something away also means to reveal something about yourself.

.....
و در انگلیسی، «to give something away» یعنی چیزی درباره خودت را نیز فاش کنی.

Which is the whole point.

.....
که تمام هدف همین است.

Because now the other person can say, oh, where did you move from?

.....
چون حالا طرف مقابل می تواند بگوید: «اوه، از کجا اسباب کشی کردی؟»



And you did not have to think of a clever question.

و لازم نبود سؤال هوشمندانه‌ای پیدا کنی.

You just gave them one.

خودت یک سؤال آماده به او دادی.

Right.

درست است.

My favourite tool in this entire series.

ابزار مورد علاقه من در تمام این مجموعه.

Oh, this one is good.

اوه، این یکی خیلی خوب است.

Backchannelling.

نشانه‌های شنیداری دادن.

Almost nobody teaches this, and it is the fastest way to sound natural in English.

تقریباً هیچ‌کس این را آموزش نمی‌دهد، در حالی که سریع‌ترین راه طبیعی به نظر رسیدن در انگلیسی است.

Backchannelling is what the listener does.

کاری است که شنونده انجام می‌دهد **backchannelling**.

The little noises and words you make while the other person is speaking.

صداها و واژه‌های کوتاهی که هنگام حرف زدن طرف مقابل به زبان می‌آوری.

Mm.

هوم.

Right.

درست.

Oh really?

واقعاً؟

Did you?

جدی؟

You're joking.

شوخی می‌کنی.

That is amazing.

شگفت‌انگیز است.

And here is why it matters so much.

و دلیل اهمیت زیادش همین است.



In natural English conversation, listeners often give small signals while the other person is speaking.

.....
در گفت‌وگوی طبیعی انگلیسی، شنونده معمولاً هنگام صحبت طرف مقابل نشانه‌های کوچکی می‌دهد.

Not every second.

.....
نه هر ثانیه.

But often enough to show they are still with you.

.....
اما به اندازه‌ای که نشان بدهند هنوز همراهت هستند.

If you stay completely silent while I am talking, I do not think, what a polite listener.

.....
اگر هنگام حرف زدن من کاملاً ساکت بمانی، فکر نمی‌کنم: «چه شنونده مؤدبی.»

You think, he is bored.

.....
فکر می‌کنی: «حوصله‌اش سر رفته.»

I think you are bored, or you have not understood me, or you want to leave.

.....
فکر می‌کنم حوصله‌ات سر رفته، حرفم را نفهمیده‌ای یا می‌خواهی بروی.

And for somebody still building their fluency, this is the best deal available.

.....
و برای کسی که هنوز روانی گفتارش را می‌سازد، این بهترین معامله ممکن است.

The best deal in the language.

.....
بهترین معامله در این زبان.

Sometimes it costs only one syllable.

.....
گاهی فقط یک هجا هزینه دارد.

And it buys you presence.

.....
و در عوض حضورت را نشان می‌دهی.

You are in the conversation, and you have not had to build a sentence.

.....
در گفت‌وگو حضور داری، بدون این‌که مجبور باشی جمله‌ای بسازی.

Now, I have a confession.

.....
حالا اعترافی دارم.

Go on.

.....
بگو.

I have three different versions of mm.

.....
من سه نوع مختلف «هوم» دارم.

Everybody has three versions of mm.

.....
همه سه نوع «هوم» دارند.

Translate them.

.....
معنی‌شان را بگو.



The short one.

نوع کوتاه.

Mm.

هوم.

That means, I am here, keep going.

یعنی: «گوش می‌دهم، ادامه بده».

Correct.

درست است.

The long one.

نوع کشیده.

Mmmm.

هووووم.

That means, that is interesting, or, I am thinking.

یعنی: «جالب است» یا «دارم فکر می‌کنم».

And the one that goes up at the end.

و آن نوعی که آهنگش در پایان بالا می‌رود.

Mm?

هوم؟

That one means, say that again, I did not understand.

یعنی: «دوباره بگو، متوجه نشدم».

Which, in England, is the politest possible way to say, what?

که در انگلستان مؤدبانه‌ترین شکل ممکن برای گفتن «چی؟» است.

Now, the silence.

حالا سکوت.

Because somebody is listening to us right now who thinks silence is their fault.

چون همین حالا کسی به ما گوش می‌دهد که فکر می‌کند سکوت تقصیر اوست.

And it usually is not.

و معمولاً تقصیر او نیست.

Here is something worth knowing.

دانستن این نکته ارزش دارد.

In many British conversations, even a few seconds of silence can feel longer than learners expect.

در بسیاری از گفت‌وگوهای بریتانیایی، حتی چند ثانیه سکوت می‌تواند طولانی‌تر از انتظار زبان‌آموزان احساس شود.



Just a few seconds.

فقط چند ثانیه.

And in some cultures, that same pause is completely normal.

و در برخی فرهنگ‌ها همان مکث کاملاً عادی است.

Comfortable, even.

حتی راحت و دلپذیر.

So you arrive from a place where a pause is a pause.

پس از جایی می‌آیی که مکث فقط یک مکث است.

And suddenly everybody is uncomfortable, and you decide it is because your English is bad.

و ناگهان همه معذب می‌شوند و تو نتیجه می‌گیری دلیلش انگلیسی ضعیف توست.

When actually it is a cultural difference.

در حالی که واقعا تفاوتی فرهنگی است.

It is a cultural difference.

این یک تفاوت فرهنگی است.

Your English is fine.

انگلیسی‌ات خوب است.

The clock is different.

زمان‌بندی فرق دارد.

And if you need a safety net, when your mind really is empty.

و اگر وقتی ذهنت واقعا خالی است به یک تور ایمنی نیاز داری...

There is an old one, and it works.

یک روش قدیمی وجود دارد که جواب می‌دهد.

Four possible directions.

چهار مسیر ممکن.

Family, occupation, recreation, dreams.

خانواده، شغل، تفریح و رویاها.

Family, work, free time, and plans.

خانواده، کار، وقت آزاد و برنامه‌ها.

If you are stuck, one of those four can give you a direction.

اگر گیر کردی، یکی از این چهار مورد می‌تواند مسیر گفت‌وگو را نشان دهد.

But use your judgement.

اما با تشخیص خودت استفاده کن.



Exactly.

دقیقا.

It is a safety net, not a checklist.

این یک تور ایمنی است، نه فهرستی برای تیک زدن.

Family and work can feel personal, so choose the door the other person has already opened.

خانواده و کار ممکن است شخصی باشند، پس دری را انتخاب کن که طرف مقابل قبلاً باز کرده است.

And I want to add a warning about the second one.

و می‌خواهم درباره مورد دوم هشدار اضافه کنم.

Please do.

بگو.

In the United States, what do you do is a common early question.

در ایالات متحده، «چه کار می‌کنی؟» پرسشی رایج در ابتدای آشنایی است.

In some British settings, especially with someone you have just met, it can feel a little more direct.

در برخی موقعیت‌های بریتانیایی، به‌ویژه با کسی که تازه دیده‌ای، ممکن است کمی مستقیم‌تر به نظر برسد.

It can sound like you are measuring somebody.

ممکن است طوری به نظر برسد که داری طرف را ارزیابی می‌کنی.

So instead?

پس به‌جایش چه بگوییم؟

Are you working at the moment?

الان مشغول به کار هستی؟

Or even better.

یا حتی بهتر.

What keeps you busy?

این روزها چه چیزی سرت را گرم می‌کند؟

Which is a beautiful question, because the answer can be a job, or a child, or a garden, or a very demanding cat.

این سؤال زیبایی است، چون پاسخ می‌تواند شغل، فرزند، باغچه یا گربه‌ای بسیار پرتوقع باشد.

So.

خب...

Juan.

خوان.

Juan, in the campus café, two weeks after the bus stop.

خوان، در کافه دانشگاه، دو هفته پس از ایستگاه اتوبوس.



With somebody?

با کسی؟

With Priya, from his course.

با پریا، یکی از هم‌دوره‌ای‌هایش.

She sat down at his table because there were no free tables.

چون میز خالی نبود، سر میز او نشست.

A gift.

یک هدیه.

An enormous gift.

هدیه‌ای بزرگ.

And Juan did what we all do when we are nervous.

و خوان همان کاری را کرد که همه ما هنگام اضطراب انجام می‌دهیم.

He grilled her.

او را سؤال پیچ کرد.

Fourteen questions.

چهارده سؤال.

Fourteen.

چهارده تا.

He counted them afterwards, walking home, dying of embarrassment.

بعداً در راه خانه، در حالی که از خجالت آب می‌شد، آن‌ها را شمرد.

How did he find out?

چطور فهمید؟

On question fourteen, Priya put her cup down and said, can I ask you something now?

هنگام سؤال چهاردهم، پریا فنجان‌ش را زمین گذاشت و گفت: «حالا می‌توانم من چیزی از تو بپرسم؟»

Oh, that is painful.

اوه، دردناک است.

It is painful.

دردناک است.

And it was the best thing that happened to him all month.

و این بهترین اتفاقی بود که در تمام آن ماه برایش افتاد.

Because?

چرا؟



Because he had been telling himself for three weeks that his problem was his English.

چون سه هفته بود به خودش می‌گفت مشکلش انگلیسی اوست.

And his problem was not his English.

و مشکلش انگلیسی‌اش نبود.

His problem was that he was giving nothing.

مشکلش این بود که هیچ چیز از خودش نمی‌داد.

What did he do?

چه کار کرد؟

The following week, same café, she asked him if he was enjoying the course.

هفته بعد در همان کافه، او از خوان پرسید آیا از دوره راضی است.

And instead of yes, he said, yes, but the reading is hard.

و به جای «بله» گفت: «بله، اما مطالب خواندنی سخت‌اند».

I read everything twice.

همه چیز را دو بار می‌خوانم.

Sometimes three times.

گاهی سه بار.

And then?

و بعد؟

And then Priya said, oh god, me too.

و بعد پریا گفت: «وای خدا، من هم همین‌طور».

Right.

خب.

Three tools.

سه ابزار.

Listen, and repeat in the pause.

گوش بده و در مکث تکرار کن.

Tool one, answer and add.

ابزار اول: پاسخ بده و اضافه کن.

Yes, about ten minutes away.

بله، حدود ده دقیقه فاصله دارد.

I moved last year, actually.

راستش، سال گذشته اسباب‌کشی کردم.



Tool two, the backchannel that opens a door.

ابزار دوم: نشانه شنیداری که دری را باز می‌کند.

Oh really?

واقعا؟

How did that go?

چطور پیش رفت؟

Tool three, picking up the free information.

ابزار سوم: استفاده از اطلاعات رایگان.

You said you had just moved.

گفتی تازه اسباب‌کشی کرده‌ای.

How are you finding it?

تا حالا چطور بوده؟

All three again.

هر سه دوباره.

Yes, about ten minutes away.

بله، حدود ده دقیقه فاصله دارد.

I moved last year, actually.

راستش، سال گذشته اسباب‌کشی کردم.

Oh really?

واقعا؟

How did that go?

چطور پیش رفت؟

You said you had just moved.

گفتی تازه اسباب‌کشی کرده‌ای.

How are you finding it?

تا حالا چطور بوده؟

Notice the word actually in the first one.

به واژه «actually» در مثال اول توجه کن.

It is doing something small and clever.

کار کوچک و هوشمندانه‌ای انجام می‌دهد.

It makes the extra information sound casual, like you have just remembered it.

اطلاعات اضافی را خودمانی جلوه می‌دهد، انگار همین الان یادت آمده است.



And how are you finding it is a very natural way to ask somebody about a new experience.

و «how are you finding it?» راهی بسیار طبیعی برای پرسیدن نظر کسی درباره تجربه‌ای تازه است.

Not, do you like it.

نه «دوستش داری?».

How are you finding it.

بلکه «تا حالا چطور بوده?».

And our sentence of the day.

و جمله امروز ما.

Ready?

آماده‌اید؟

Don't ask another question.

سؤال دیگری نپرس.

Give something back.

چیزی از خودت بده.

Don't ask another question.

سؤال دیگری نپرس.

Give something back.

چیزی از خودت بده.

One more time, with us.

یک بار دیگر، همراه ما.

Don't ask another question.

سؤال دیگری نپرس.

Give something back.

چیزی از خودت بده.

So here is your task this week.

پس تکلیف این هفته‌ات این است.

One conversation.

یک گفت‌وگو.

One sentence that nobody asked you for.

یک جمله که کسی از تو نخواست باشد.

Somebody asks you something, you answer, and then you add one small true thing about yourself.

کسی چیزی از تو می‌پرسد، پاسخ می‌دهی و بعد یک حقیقت کوچک درباره خودت اضافه می‌کنی.



That is all.

همین.

One extra sentence.

فقط یک جمله اضافه.

And watch what happens, because that sentence is where the other person walks in.

و ببین چه اتفاقی می افتد، چون همین جمله جایی است که طرف مقابل وارد گفت و گو می شود.

Next time, the problem that comes after this one.

دفعه بعد، مشکلی که پس از این می آید.

You know a lot of people.

آدم های زیادی را می شناسی.

And you do not have a single friend.

و حتی یک دوست هم نداری.

How a conversation stops being polite and starts being real.

این که چگونه گفت و گو از حالت صرفاً مؤدبانه خارج و واقعی می شود.

Everything from today, the transcript, the vocabulary, and the three tools, is waiting for you at
yourenglishtoolbox.com.

همه مطالب امروز، متن پیاده شده، واژگان و سه ابزار، در yourenglishtoolbox.com منتظر شماست.

With translations, flashcards and downloadable PDFs, completely free.

همراه با ترجمه ها، فلش کارتها و فایل های PDF قابل دانلود، کاملاً رایگان.

Thank you for spending this time with us.

از اینکه این زمان را با ما گذراندید سپاسگزاریم.

And stop grilling people.

و دست از سؤال پیچ کردن مردم بردار.

See you in the next one.

در قسمت بعدی می بینیمتان.

